

بابی که بیج کی را ششم عمر پسر ابوبکر و یوم معراج کی را ششم عثمان پسر عثمان بزرگ بودند و مقرب و دو کار و بار دنیا و دین مقدم

و ابوبکر و عمر هر دو وزیر و مشیر آنحضرت بودند و ششم نیز که اصحاب ابی صلی الله علیه وآله وسلم الانفاضل منهم پیغمبری گنداشتم اصحاب

آنحضرت را که فضل نبی آنها و یوم میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چه ثابت بود و راه البخاری و فی روایه لابی داؤد و قال کما نقلت رسول

صلی الله علیه وآله وسلم حی بود و عمر ماکه می گفتند و حال آنکه آنحضرت زنده بود و آنفضل الله ابی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فاضل من است آنحضرت

بعد از وی ابوبکر ششم عمر ششم عثمان و گفته اند که مراد این عمر پسران و سنان اند از اصحاب که چون امری و کاری پیش می آمد مشاورت میکرد

آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان آنحضرت جوان و حدیث اسن بود و الا فضیلت او را بعد از مذکورین بحکس منکر نیست و نیز

تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدرو اهل بیته از جمله ان و علماء صحابه امام احمد از ابن عمر آورده که گفت بودیم ما

در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میباید استخیر از اناس با بکر را پیغمبر را و گفت و اما علی تحقیق داده شد است نه فضیلت اگر کسی

از ان سه مرد باشد بهتر میدارم از دنیا و هر چه در دنیا است تزویج کرد آنحضرت او را و خود را فاطمه و حاصل شد آنحضرت را از وی اولاد

و بست در پای همه را که در علی را و او را را است خود و زخیر و نسائی روایت کرد که پرسید هیشد این عمر که چه میگویی در عثمان و علی پس

تحدیث کرد باین حدیث بعد از ان گفته اند پرسید از علی و قیاس کنی بحکس ابی بکر و می گفت در او را که ذکره شیخ فی فتح الباری

۴۰۰ الفصل الثانی بعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما لاحد عندنا بد الا وقد كافينا ه گفت ابو هریره گفت

آنحضرت نیست مریح کی راز و نامرستی و نیکی مگر آن که تحقیق مکافات کردیم و جز او هم آنرا ما خلا ابی بکر مگر ابوبکر فان له عندنا ما با یکا فیه الله

بها یوم اقیمه پس بد رستی مر ابوبکر راز و نامرستی و نیکی هست که مکافات دهد او را خدا صلی تعالی در بدل آن نعمت روز قیامت و این غایب

مبالغه و تکریم و امتنان است از آنحضرت مر ابی بکر را و الا آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر همه نعمتها و نعمتهاست که هیچ کی از ان سه

بر نمیتواند داشت نعمت با و خد متهای ایشان در جنب آن چه خواهد بود چنانکه روشن است و فرمود و ما الفعنی مال احد قط ما الفعنی مال ابی بکر

و سو ذکر در مال هیچ کی آنچه سود کرد در مال ابی بکر چنانکه هر چه در خانه داشت بخد است آورد و هیچ چیزی نگذاشت و ذو اخلال کسیه خا

ابوبکر است چون تمام مال صرف راه خدا کرد و خرقة پوشید و بجای نگهها خلا ما خلا نید و گوشت نتمنذ اخلیل الا نتمنذت ابابکر خلیل از جمله ان

سابقا معلوم شد الا وان صاحب خلیل الله گاه باشد که صاحب شما خلیل خد است و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و راه الترمذی ۴۰۰ و عن

عمر رضی الله عنه قال ابوبکر سیدنا و خیرنا گفت عمر ابوبکر بهتر است و فضل در ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرات و احسان الی رسول الله

و محبوب ترین است بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نتیجه جنتی و بهتری و اکمل و جوه مرتبه سیادت در ریاست است و راه الترمذی

۴۰۰ و عن ابن عمر عن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال لابی بکر انت صاحب

فی الفار و صاحبی علی الخوض گفت آنحضرت مر ابی بکر را که تو یار و صاحب منی در غار و یار و صاحب منی بر جوش یعنی در دنیا و آخرت بار منی

و غالباً یار غار که میگویند از پنجاست و راه الترمذی ۴۰۰ و عن عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یخفی

خرا بوبکر این را در مرض موت فرموده باشد که امر کرد او را با امامت و عایشه در آن توقف کرد و با وقت دیگر نیز چون اقدم و اولی با امامت
 بخلافت نیز بود و لهذا سیدنا علی رضی الله عنه فرمود پیش کرد و ترا پیغمبر خدا در امر دین تا کیست که پسر اندازد و ترا در امر دنیا می بار و در آخرت
 و قال بذات حدیث غریب . . . و عن عمر رضی الله عنه قال امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان تصدق گفت عمر امر کرد و ما را بآن حضرت
 که تصدق کنیم و در این خدا مالی صرف کنیم و وافق ذالک عندی ما لا و موافق افتاد آن یعنی امر کرد و آنحضرت بتصدق نزد من مالی را پیش
 اتفاقا در آن وقت مال بسیار بستان بود و نقلت الیوم اسبق ابابکر ان سبقته یوم ایس گفتم من امروز پیشی کنم ابوبکر را درین امر خیر اگر
 ممکن باشد پیشی من او را روزی و تواند که آن نافیه باشد یعنی هرگز پیشی نکرده و امر او را امروز بکنم قال محبت بصف ما لی گفت عمر پس
 آوز و من نیمه مال خود را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما البقیة لا بلک چه چیزی بود مقدار باقی داشته تو مر
 اهل و عیال خود را نقلت مثله پس گفتم من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال مانند آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته
 و اتی ابوبکر کل ما عنده و آورد و ابوبکر هر چه بود و زود در دنیا ایمانی هست که فرضا نصف مال عمر بیشتر بود از آنچه ابوبکر آورد و اما
 چون هر چه داشت آورد فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة بعد لقل و الله اعلم فقال یا ابابکر ما البقیة
 لا بلک پس گفت آنحضرت ای ابوبکر چه گذاشته تو مر اهل و عیال خود را فقال البقیة لعم الله و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بر ای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز از مال باقی نگذاشته ام فضل خدا و از قیمت او و داد او و اعانت رسول خدا بر
 ایشان پس است اگر کل مال ابوبکر زیاد بود بصف مال عمر پس هیچ شبه نیست در فضیلت وی رضی الله عنه و اگر کم هم باشد اتفاقا
 کل افضل است قلت لا سبقته ابدا گفتم من پیشی نمیتوانم کرد و ابوبکر را هرگز یعنی امروز که با وجود سبق و موجب آن موجود بود
 نتوانستم سبقت کرد و میدانم که هرگز بر وی سبقت نخواهم کرد و در بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود نیستی که ما بین کلینکما
 فرق میان شما و فضل همان است که میان بکر و قول شماست که مذکور شد در راه الترمذی و ابو داود و ۶۰۶ و عن عایشة ان ابابکر دخل
 علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال و روایت است از عایشه که ابوبکر در آمد بر آنحضرت پس گفت آنحضرت خطاب بانی بکر کرد
 انت عتیق العین النار تو از آتش دوزخ فیو نذ می عقیق پس در آن روز نامیده شد ابوبکر بنام عتیق و در شب
 بعیق و چه دیگر گفته اند که عتیق یعنی حسن و جمال و گرم و نجابت و حریت نیز می آید و این حدیث صحیح است که عتیق یعنی معنی از بار
 است و بعضی گفته اند که عتیق نام اوست که باورش نهاده و الله اعلم و راه الترمذی ۶۰۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم ان اول من تشق عنه الارض من نخستین کسی ام که کشکافته می گردد از وی زمین کنایت است از بخت ثم ابوبکر
 ثم عمر بعد از من ابوبکر بعد از وی عمر که در یک حجره با وی مدفون شده اند ثم اتی اهل البقیة پستری آیم در فونان اهل البقیة را بخشودن می
 پس بر اینگونه میشوند با من و حشر در اهل جمع است یعنی جمع کرده می شوند با من و در حشر یعنی روز قیامت و یکی از فضائل و من
 و بقیع است که نزد حشر از همه پیشتر نظر به جمال آنحضرت می افتد اللهم ارزقنا امین ثم انظر اهل مكة پیشتر از طرازی بر جم اهل مکه راسته
 احشر بین اخرین تا آنکه جمع کرده میشود با ایشان میان حرم مکه و حرم مدینه یا حشر کرده میشود با اهل حرمین روایه الترمذی

گفت براند و شاکت کرد و روی باین بقول خود که گفت و کان سبب موت بود و همین سبب موت ابی بکر در آخر عمر که باثر آن مرد و اما
 یومیر و ایام روزانی بگر که آن روز و او که عمل تمام عمر من مثل عمل آن روز باشد فلما قبض رسول الله آن درست که چون وفات یافت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم از عصبانیت بر تیر شد یعنی از عصبانیت که او را انوروی زکوة و گفته اند سبب ما که در ابان طریق که منکر شد و حوت کوة
 یا ترک کرد خدا را تحقیق این در کتله آن کوه شد و بهت فقال لوزیع فی حلاله این گفت ابوبکر اگر منع کنند و نه سبب ما پیغمبر شیری را
 یا زکوة یکساله شتر یا گویند را عقاب یکسره من هر روزی است ششوی منی اول و در قاموس معنی ثانی آورده و گفته که این است مراد بقول
 ابی بکر رضی الله عنه لوزیعنی عمالا و در روایتی عناقیه آمده یعنی بزبانکه که تمام شده بروی سالی بجای بر تمام علیه هر کینه جهاد میکنم ایشان را
 بر این فعلیت را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت من امری غلیظه سفیه خداست و سازگاری کن مردم و اولیای هم فدی کن
 با ایشان عمال را ایضا فی الجمله و در اخبار فی الاسلام من گفت مراد ابوبکر و قهار و قوی شیوی در امر خلیفه است و همچنین در کتب
 دیگر اسلام و تاریخ و غیره آمده است و در آن خود و فخر بنی هاشم و ابی بکر و در شیعیان و ابوبکر بر عمر رضی الله عنهما استی و در اینست و در
 درین نظریه بطریق سابقه در صحیح کمال شجاعت و قوت است در این صدیق که تا آنکه آورده اند که علی مرتضی رضی الله عنه نیز با عمر شریک
 بود و درین امری از حد الفطوح الوحی و شرح ابی بکر بود یعنی که نشان این است که تحقیق گسسته شد و حق و تمام شد و درین از نقص
 در انداخته تا با نقصان نپذیرد و این در حال آنکه من زنده ام و راه زین ۱۰۰۰ باب مناقب عمر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و بس
 است و در وقت نزی که خدای تعالی بکشد که درین را بوی باجابت دعوت پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله علما و ارفع آنکه می باشد
 بصواب و انداخته شد و در حق و موافق می افشا برای دی بوی و کتاب برای دی دلیل حقیقت خلافت صدیق است چنانکه
 نقل بخارین در دلیل حقیقت علی مرتضی است رضی الله عنهما جمعین مرده است آورده است این مرد و در ازجا بگفت می بود عمر که را
 سیزدهمین تا زل میشد بدان قرآن و این عساکر از علی مرتضی رضی الله عنه آورده که در قرآن امی اندامی عمر است و از این عمر آورده
 مرد و عساکر حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم گویند مردم سخن در هر یک و گوید عمر در آن مگر آنکه باید قرآن با نند آنچه گوید عمر که از آنکه
 فی تاریخ بخارین گفته که موافقات عمر زیاد و بریت فکر کرده و ماند و کاتب حروف در شرح آنرا نقل کرده است آن جا باید دید ۰۰

الفصل الاول در بیان ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد کان فیما قبلکم من الامم من قون هر آنچه تحقیق بود و
 در آنچه پیش از شما بود از امتها همان قطع دال شد و معنی ملامت گوید بوی تحدیث کرده شود و خبر داده میشود پس سبب میکند اینها
 در تاریخ ابی بکر گفته خبرش کسیکه انداخته شد و است در دل وی سخن نپرسید هر آن بجز آن است ایمانی مخصوص سبب ماند و در
 بیان هر که از بندگان خود و بعضی گفته اند که می باشد آنکه چون ظن کند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و گوید یا حدیث کرده شد و است بوسه
 و بعضی گفته اند که آنکه کلامی کنند بوی ملائکه و در روایتی بخارین باشد با لام سبب می محدثون آمد و فان یک فی امتی احد پس اگر
 باشد در است من کی فانه عمر پس بدرستی آن یک عمر خواهد بود و مقصود و شک و تردید وجود محدث درین است نیست زیرا که است
 وی افضل است و هر گاه در امر سابقه موجود باشد درین است بطریق اولی خواهد بود بلکه مقصود تاکید و تخصیص چنانچه

که اگر مردوستی در دنیا باشد فلان خواهد بود و مرا اختصاص فلان است بکمال صداقت متفق علیه بود و عمر بن خطاب
 قال استاذن عمر بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وحدثته نسوة من قریش بکلمة رويتها من استاذن عمر بن ابی قحافة
 که از عَشْرَةَ مِشْرَةً است گفت دستوری خواست عمر رضی الله عنه از برای عمری در آمدن بر آنحضرت و نزد آنحضرت زبان بودند از قولش که
 سخن میکردند با آنحضرت مراد از او آنست که نفقه خودی طلبیدند و دستگیرند و بیشتر می طلبیدند از آنچه آنحضرت با ایشان رسانید
 عالیته اصوات من در حالیکه غلبه بود آوازهای این زمان فلما استاذن عمر من پس چون استیذان کرد عمر خواست در آید بر خاندان
 آن زمان فباذن اجماع پس شتافتند پس پرده تا پنهان شوند فدخل عمر و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فضحک پس در آمد عمر و
 حال آنکه آنحضرت خنده میکرد و از بر جاستن و گریختن این زمان فقال اضحک الله منک پس گفت عمر همیشه بخنداند خدای تعالی
 و ندان ترا و خوش مشادوار و از ای رسول الله مقصود و تعجب از ضحک آنحضرت و سوال از سبب آنست فقال ابی پس گفت پیغمبر صلی الله
 علیه وآله وسلم عجبت من هؤلاء اللاتی کن عندهن شیء یسکتن کرم ازین زمان که نزد من بودند و غوغا میکردند فلما سمع صوتک ابترن الی اجماع
 پس وقتیکه شنیدند آواز ترا شتافتند و گریختند بسوی پرده قال عمر گفت عمر خطاب بان زمان کرده یا عدوات النفس ای دشمنان نفسها و
 خود که زبان رسوخود را نمی فهمید و بر خود بسوء ادب و از برای آنحضرت ستم می کشیدند یعنی و الا تسمین رسول الله یا بهیبت سیدارید مراد بر
 از من بهیبت سیدارید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم بهیبت رسیدن و بزرگ داشتن مما به ترس بزرگی آنحضرت است چنانکه از
 سلطان بهیبت سیدارند و از زور خوف فلن نعم انت اقط و اغلط لفتند زمان آری تو درشت خود و بخت تری از مردم دیگر فقال
 رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای یا ابن الخطاب بگر هم گویی و زیاده کن سخنی و صلابت خود را درین و کل رحمت
 ای پس خطاب ای بکبر عزة و سکون تحية و ما در آخر قبون و بی تنون طلب زیادت حدیث است یعنی دیگر گوئی و الذی نفسی بیده یا
 الشیطان سالکانی اقط سوگند بان کس که بقای ذات من در دست قدرت اوست پیش نیاید ترا شیطان در حالتی که مرز خود تو را بی
 هرگز الا سکت فجا غیر فکب مگر آنکه رفت و گرفت شیطان را بی دیگر را جز راه تو و بتو یکی نتواند شد پیش تو نتواند ایستاد چنانکه در
 حدیث دیگر آمده است که شیطان میگردد از سایه عمر فخرج بفتح فاء شد بر حیر راه گشاده میان دو کوه و گوید مراد آنست که با آنکه راه گشاده است
 و می تواند که از یکجانب و می بگذرد و با وجود آن ترس و بهیبت تو نسیگندار که او را که این سو بیاید یا مراد اینجا مطلق بر راه است متفق علیه
 و قال الحمیدی زاده البرقانی بعد قوله یا رسول ما ضحک و گفته است حمیدی که زیاده کرده است برقانی بعد از قول وی یا رسول الله این
 نطق را ما ضحک چه چیز خندانید ترا و برقانی بکبر موحده و فتح آن بعضی بضم نون گفته اند نام محدثی است منسوب به برقان که قریب است
 بنحو از زم ۳۰ و عمر بن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دخلت ارجة فاذا انما بالریصا امرأة ابی طلحة گفت آنحضرت که
 در آمد من بهیبت را پس ناگاه ملابس در ملاقی شدم بریصا بریصم او فتح بیم و سکون تخماید و صادمه مکه مدد و در زن ابی طلحة انصار
 و ما و انفس بن مالک بود بعد از مالک تحت ابی طلحة آمد و او را غمیصا بنین معجمه نیز میگویی در مصنفات چرک سفید که در گوشه چشم فراموش
 و اگر روان گردند و سمعت نشفت و شنیدم آواز پای را خشفه بنیاد شبنم منقوشین بسکون شبنم نیز آمده خادر خشفه

حرکت و صوت و حس خفی و فی الصراح خشع جفیدن و آواز آمدن از برف که بروی بروند نقلت من هذا پس گفت من کسیت این
قالوا هذا بلال نقضه این بلال است و قصه بلال در باب التطوع از کتاب الصلوة گذشته است و در است قصر ایضا جاریه و دیدیم
کوشکی را که در صحن وی زن جوانی است نقلت لمن هذا پس گفتم هر که است این قصر قالوا عمر بن الخطاب گفتند مرعمر بن الخطاب است
فاردت ان او خله فانظر الیه پس خواستم که در آیم آن قصر را پس به منم آنرا فذکرت غیر تکس پس یاد آوردم من شک ترا فقال عمر

بابی انت و امی پس گفت عمر پدر من مادر من فدای تو باد یا رسول الله عليك انما آتیا بر تو غیرت می برم و در بعضی روایات آمده است
که عمر گفت آیا هست که بر داشته است مرعمر ای تعالی مگر تو و آیا هست که برایت کرده است مرعمر مگر تو متفق علیه ۴۰ و عمر بن
ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من انما نام رایت الناس بعرضون علی گفت آنحضرت در انشای آنکه من خواب

کننده ام می بینم مردم را که عرض کرده میشوند و نموده میشوند و گذرانیده می شوند از پیش من و بعد هم قصص منهای مبلغ الشدی حال
آنکه برین مردم پراهنهاست بعضی از پراهنها چیزی است که میرسد پستان را ثدی بفتح مشله و سکون ال پستان ن یا مرد و در بعضی
نسخ الشدی بفتح مشله و کسر وال و تشدید یا جمع ثدی چنانچه علی بفتح و سکون و منها ما دون ذلک و بعضی از ان پراهنها چیزی است
که فرو و تر و کتر از است یعنی کونا ه از ان که بالای ثدی باشد همچنین تعبیر کرده اند این را و عرض علی عمر بن الخطاب علیه قمیص بخره

و عرض کرده شد برین عمر و حال آنکه بروی پراهنی است که می کشد آنرا یعنی تا زمین قالوا انما اولت ذلک گفتند صما پس چنانچه تاویل
کردی آنرا بوجه تعبیر نمودی یا رسول الله قال الدین گفت آنحضرت تاویل و تعبیر که هم آنرا بدین که دین می از همه درازتر و کاملتر و باستر
و تعبیر قمیص بدین حکایت آنکه سبب ستر و زینت و تجمل است متفق علیه ۴۰ و عمر بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم یقول من انما نام رایت بفتح بلع پس گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت در انشای آنکه من خواب کننده ام آورده ام
بقدحی از شیر یعنی قح شیر کس من آورده و او شربت پس نوشیدم من آن شیر را حتی انی لاری الری یخرج فی انظارى تا آنکه بدست
من برآید دیدم سیرابی را که می برآید در ناخنان من از جهت بسیاری آن شیر و گواری آن رسی بکسیر او تشدید یا سیرابی ثم عطیت فضله

عمر بن الخطاب پس در او من زیادتی خود را یعنی آنکه از خوردن زیاده و باقی مانده عمر بن خطاب را قالوا انما اولت گفتند پس چه چیز تاویل
و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله قال العالم گفت تعبیر کردم آنرا بعلی و گفته اند که صورت مشابه علم دران عالم لعن است هر که در خواب ببیند
که شیر نخورد تعبیرش آنست که علم خالص کما فی نصاب او گردد و در جوابه شایسته میان علم و شیر بسیار است که لا یخفی و کاتبه من
عفا الله عنه کیباری در خواب می بیند که سینه فی نو و نازه از شیر لطیف شیرین خشک و در پیش از او همه را فرورده است و الحمد لله متفق علیه

۴۰ و عمر بن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول من انما نام رایت منی علی قلب علیها و لو گفت ابو هریره شنیدم
آنحضرت را که می گفت در انشای آنکه من در خواب می بینم خود را بر سر چاهی که بران دلو می است قلب بفتح قاف و کسر لام چاه سر که در ناگردد
و چاهی که آنرا سنگ خشت بنا کرده باشد طوی گویند و گفته اند که قلب دیدنه طوی تا سما و کم دو که هست اهل دین موقوف به
معانی مطلوب است نه بر قوالب معموله فمرعت منها ما اشار الله پس آب کشید و ام من از ان چاه آن قدر که خواسته است فدای تعالی

یا بوجیل بن هشام یا عمر بن الخطاب یعنی مسلمان کرده ان کی ازین دور تا بسبب آن اسلام توست گیر و فاصیح عمر بن صحیح که عمر بن
علی ابی بنی پیش آمد عمر اول وزیر بنامه صلی الله علیه وآله وسلم فاصح عمر بن اسلام آورد و وقته اسلام وی رضی الله عنه عجیب است که
ست و تزجبه وی ثم صلی فی المسجد ظاهر ایست نماز گذارد آنحضرت در مسجد اشکارا و پیش از اسلام وی سجده نماز اشکارا
نیست گذارد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخفی بود در ارقم رواه احمد و الترمذی ۴۰۰ و عمر بن جابر قال قال عمر لابن جبر

یا خیر الناس بعد رسول الله گفت جابر که گفت عمر مری بکر را ای بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال ابو بکر
گفت ابو بکر انا انک ان قلت ذلک فقله سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول اگا «باش ای عمر بدستی تو اگر گفتی تو مرا
خیر الناس پس براینه به تحقیق شنیده ام آنحضرت را که می گفت باطلت آنس علی رجل خیر من عمر نه برآمد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است
از عمر چه تطبیق است که جو و خیریت متعدد و مختلف است پس مناقات ندارد و با بودن هر یک از ان دو خیر الناس بودن ابو بکر افضل
از جهت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخنی است که از اکثر احادیث رفع اشکال میکند فافهم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب

۴۰۰ و عمر بن عقیبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب گفت عقیبه بن عامر که کسی
شهرت گفت آنحضرت اگر میبود با فرض التقادیر پس ازین پیغمبری هر آینه می بود عمر بن الخطاب و این عبارت را در بحال نیز میتوان
سیاقه و گوید که این صحبت است که عمر هم و محدث است و اتفاقاً میکند ملک مردی حق پس او را سنا سبتی هست بعالم حق و
اعلم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۴۰۰ و عمر بن ربه قال خرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی بعض منازیر بریده سلمی که از
مشایخ است گفت بیرون آمد آنحضرت و بعضی غزوات خود فلما انصرف جارت جارت سو و او پس آن هنگام که گفت آنحضرت
از غزوات آنحضرت رازنی سیا و جوشیه بود و بارگش سیا بود و فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی كنت نذرت ان روک الله صلی

ان انذب بین یدیک بالذم و انضی بدستی من مذکره ام اگر بازگردانم ترا خدا می تعالی از سفر سلامت که بزخمش تو دف را آورد
گویم صحبت شادمانی کردن بقدم تو و سلامت تو نذر پیمان سبب سجده او دف بضم وال انصح است و بفتح نیز آمده فقال رسول الله صلی
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان كنت نذرت فاصبری اگر سستی تو که نذر کرده پس بزین دف را و الا فلدا اگر نذر کرده پس نذر
بدانکه علماء از دف زون اختلاف است بعضی مساح و شسته اند مطلقاً و بعضی مکره گفته مطلقاً و بعضی مساح و شسته اند در عرائس و عیال
مانند آن از مردمانی مشروع و مذهب صحیح مختار همین است و بعضی آنچه جلاله در روزگار و فرقی نمانده اند گفته اند که اول مکره است با اتفاق
و این حدیث دلیل اباحت ضرب و ن است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است
که نذر نمیشاید مگر بخیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذهب جمهور است و نذر تخفیه کافی است بودن آن مساح و نذر زود ما واجب
مساح است و اما نذر تعصیت جائز نیست با اتفاق پس لالت کرد حدیث بر اباحت ضرب و ن بلکه بودن او سبب و در ما نحن فیه مخفی نیست
زیرا که هر دو مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلامت وی قربت و عبادت است و دلالت کرد و نیز اینکه سماع اصوات
نساقاً مساح است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نذر نکر و نذر نکر و همین فرمود که اگر نذر کرد

۴۰۰ و عمر بن ربه قال خرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی بعض منازیر بریده سلمی که از
مشایخ است گفت بیرون آمد آنحضرت و بعضی غزوات خود فلما انصرف جارت جارت سو و او پس آن هنگام که گفت آنحضرت
از غزوات آنحضرت رازنی سیا و جوشیه بود و بارگش سیا بود و فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی كنت نذرت ان روک الله صلی

ان انذب بین یدیک بالذم و انضی بدستی من مذکره ام اگر بازگردانم ترا خدا می تعالی از سفر سلامت که بزخمش تو دف را آورد
گویم صحبت شادمانی کردن بقدم تو و سلامت تو نذر پیمان سبب سجده او دف بضم وال انصح است و بفتح نیز آمده فقال رسول الله صلی
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان كنت نذرت فاصبری اگر سستی تو که نذر کرده پس بزین دف را و الا فلدا اگر نذر کرده پس نذر
بدانکه علماء از دف زون اختلاف است بعضی مساح و شسته اند مطلقاً و بعضی مکره گفته مطلقاً و بعضی مساح و شسته اند در عرائس و عیال
مانند آن از مردمانی مشروع و مذهب صحیح مختار همین است و بعضی آنچه جلاله در روزگار و فرقی نمانده اند گفته اند که اول مکره است با اتفاق
و این حدیث دلیل اباحت ضرب و ن است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است
که نذر نمیشاید مگر بخیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذهب جمهور است و نذر تخفیه کافی است بودن آن مساح و نذر زود ما واجب
مساح است و اما نذر تعصیت جائز نیست با اتفاق پس لالت کرد حدیث بر اباحت ضرب و ن بلکه بودن او سبب و در ما نحن فیه مخفی نیست
زیرا که هر دو مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلامت وی قربت و عبادت است و دلالت کرد و نیز اینکه سماع اصوات
نساقاً مساح است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نذر نکر و نذر نکر و همین فرمود که اگر نذر کرد

۴۰۰ و عمر بن ربه قال خرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی بعض منازیر بریده سلمی که از
مشایخ است گفت بیرون آمد آنحضرت و بعضی غزوات خود فلما انصرف جارت جارت سو و او پس آن هنگام که گفت آنحضرت
از غزوات آنحضرت رازنی سیا و جوشیه بود و بارگش سیا بود و فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی كنت نذرت ان روک الله صلی

ان انذب بین یدیک بالذم و انضی بدستی من مذکره ام اگر بازگردانم ترا خدا می تعالی از سفر سلامت که بزخمش تو دف را آورد
گویم صحبت شادمانی کردن بقدم تو و سلامت تو نذر پیمان سبب سجده او دف بضم وال انصح است و بفتح نیز آمده فقال رسول الله صلی
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان كنت نذرت فاصبری اگر سستی تو که نذر کرده پس بزین دف را و الا فلدا اگر نذر کرده پس نذر
بدانکه علماء از دف زون اختلاف است بعضی مساح و شسته اند مطلقاً و بعضی مکره گفته مطلقاً و بعضی مساح و شسته اند در عرائس و عیال
مانند آن از مردمانی مشروع و مذهب صحیح مختار همین است و بعضی آنچه جلاله در روزگار و فرقی نمانده اند گفته اند که اول مکره است با اتفاق
و این حدیث دلیل اباحت ضرب و ن است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است
که نذر نمیشاید مگر بخیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذهب جمهور است و نذر تخفیه کافی است بودن آن مساح و نذر زود ما واجب
مساح است و اما نذر تعصیت جائز نیست با اتفاق پس لالت کرد حدیث بر اباحت ضرب و ن بلکه بودن او سبب و در ما نحن فیه مخفی نیست
زیرا که هر دو مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سلامت وی قربت و عبادت است و دلالت کرد و نیز اینکه سماع اصوات
نساقاً مساح است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نذر نکر و نذر نکر و همین فرمود که اگر نذر کرد

صحبت داشته تو پیغمبر خدا را فاضلت صحبتش نیک و شتی تو صحبت آنحضرت را بر عایت حقوق و ادب تو کار کس و عوام را
 پس تصدیق کرد و آن حضرت را در او حال آنکه آنحضرت از تو راضی بود و هم صحبت ابابکر پیغمبر صحبت داشتی و ابابکر را گفت
 صحبت تو هم فارق و هو عنک راضی هم صحبت مسلمین فاضلت صحبتش صحبت داشتی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت ایشان را و این فاضلت
 گفتار تو هم بر هم عنک راضی و هر آینه اگر مفارقت میکنی تو ایشان را بر آینه مفارقت میکنی ایشان را و حالیکه ایشان از تو راضی از قایل
 اما ما ذکر است من صحبت رسول الله گفت عمر اما آنچه ذکر کردی تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رضاه و رضای او فاضلت آنست
 من صحبت ابی بکر است آنست که تو می از خدا که است نهاده است بان برین سخن نیست و او در وقت نماز و آن و اما ما ذکر است من صحبت ابی بکر
 و رضاه اما آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابی بکر و رضای وی فاضلت آنست من صحبت ابی بکر اما ما از وی خبری نمودم من ابی بکر را
 و اما آنچه می بینی تو از ناشکیبائی من پس آن از تربت و از بهر باران تو یعنی از جهت نعم مسلمانان است که حال ایشان چه خواهد بود و چه خواهد
 و الله لو ان فی کل ارض ذهبان لاسکنا فیها لکن انما کثرنا فیها منکم لعلکم تتقون و طلوع کسری مملکتی بر حزمی لافکنند
 بر من عذاب الله بر آینه فدیة سید و هم بوی از عذاب خدا قبل از راه پیش از آنکه بر زمین شدار و ملاقات کنند او را و طاهر آنست که حضرت از راه راجع
 بنزد ابی باشد فدیة کسری فاسر بها و سر خرید و بانی و صایای عمر رضی الله عنه و کلمات او در وقت رحلت در احادیث صحیح بسیار مذکور است
 رواه البخاری ۱۲۰۰ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چون واقع شد است ذکر ششین معانی از بعضی احادیث صحیح
 مؤلف بابی دیگر در ذکر آن احادیث تحقیق بود من رضی الله عنهما مذکور معاد اکثر احوال آنحضرت بودن هر دو در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و مقرب گاه و بیگانه در گاه و ستشار و نکون در امور و معاصب و مقارن حضرت و بی درج اوقات و در آن ۱۰۰ فصل الا و الله
 سخن ابی هر چه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من اجل سیوف بقرة او اعمی گفت ابی هر چه در انسانی آنکه مردی سیران گاو و بران گاه
 مانده شده آنرا و کربها پس سوار شد آن مردان بقرة که اوقات انما خلق الله خلقا لعلهم یحکمون ان بقرة بدستی ما پیدا کرده نشد و این برای ایشان
 یعنی سواری اما خلقنا من الارض پیدا کرده نشد و این ما مگر برای کشت و کار زمین و درینجا ولادت است بر آنکه سوار شدن گاو و با
 کردن بروی غیر مرضی است و سخ این سخن گفته که استدلال کرده شده است باین بر آنکه چهار پایها استعمال کرده نشوند و چیزی که چارپای
 شده است عادت با استعمال آنها دران چیز و احتمال ارد که این اشارت بشارت باشد باولی و افضل یعنی بهتر آنست که در آنجا نموده است
 از خلقت بکار برده شوند و الا حقیقت حصر آنست که البته در حراست استعمال کنند زیرا که از جمله آنچه مخلوق اند آنها برای آن نوع و اگر
 است با اتفاق فقال الناس من تعجب کرده مردم گفتند سبحان الله بقرة شکم باکی مرغی را گاو می خورد و کینه خدا را با او
 علیه و آله و سلم فانی او من بر انما پس گفت آنحضرت پس برستی من ایمان می آورم باین یعنی شکم بقرة که کشته شده است و این
 القای شیطان نیست یا آنچه وی گفت که آنها مخلوق نیستند مگر برای حراست و ابوبکر و عمر و ایمان می آورند و عمر و عمر و عمر و عمر
 بکر از برای اشارت است بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از انما استند و نشند و بشارت از ایشان ایمان
 بدان پس چون فرمود ایمان می آرند بدان ابوبکر و عمر جوایش آنکه مراد آنست که این امری است که از نشان او است که اگر مطلع شد

ایمان آید بدان و تصدیق کند بدان و ترود و شک نکند در آن و ما هاشم و عنود و ابوبکر و عمر آنجا حاضرین مسالمت است در مرج و
قد ایشان یعنی اگر حاضر میبودند احتمال داشت که تخصیص فکر ایشان بتقریب حضور ایشان می بود چون مرج و ذکر ایشان درین بیان
کرد و داخل شد در مقصود و مرج شد در آن که ذکر بهجت کمال و قوت ایمان است فافهم و قال گفت ابوبکر بره و بنی اسرائیل فی غمهم که در ایشان
آنکه مردی بود و گویند آن که مر او را بودند او مثل الذی علی شاه سنها ناگاه در آمد گرگ بر گو سفندی از آن گو سپندان فاخته بایس گفت
گرگ آن گو سفند را خاد که صاحبها پس در رسید آن گو سفند را صاحب گو سفند فاستنقذ بایس با کرد گو سفند را استنقاؤ و انقاؤ
و تنقذ را یندن کسی را از کسی فقال له الذی بئس لیس یوم لاراعی لها غیری پس گفت مر آن مرد را گرگ پس نسبت نگاهبان
مر آن گو سفند را یعنی مرغی او را و زسیع روزی که نسبت چنانکه مر آن را بزمن یوم السبع بسکون با وضعم آن مرد در وایت
و تعدد و مختلف آمد و در بیان آن اقوال اما بسکون گفته اند که مر او بان روز فتنه باست که مردم تنگ یکدیگر افتاده باشند و گو سفند
بی راعی بگذارد و سبع و سبع یعنی ترک و افعال آمده است و سبع یعنی مهمل آمده و چون بی راعی گذاشته شد گویا راعی آنها ذیاب اند پس
این اخبار است از ذیاب بوجه و شاید وقت که واقع خواهند شد بعضی گفته اند که یوم سبع بسکون نام عید است که ایشان ابو در جایت
که جمع میشدند در آن برای یوم که باز میباشند ایشان از هر چیزی می گذاشتند در آن مویشی را پس میخوردند آن را ذیاب پس گویا گرگ خبر
از گذشته که در آن روز که نگاهبان گو سفند آن میشد که توام روز نگاهبانی آنها می کنی یا روز عید که باقی و دایم است که نگاهبانی آنها در آن
خواهند کرد و اما بضم یعنی در نه و آن نیز همین معانی را احتمال دارد و راجع بان می تواند شد بعضی گفته بضم نیز یعنی روز عید است و در
مشارق گفته است که بعضی گفته که این لفظ یوم سبع است بختا یعنی ضایع شدن و سبع یعنی ضایع است فقال للناس سبحان الله و
سبحکم پس گفته و تعبیر کرد مردم که گرگ سخن میکند فقال پس گفت آنحضرت اومن برانا ابوبکر و عمر و ما هاشم ایمان می آورم برین آن ابوبکر و عمر و بنو
آن هر دو در اینجا شفق علیه و عمر بن عباس قال فی لوقتی قوم گفت ابن عباس بدستی من آینه آید و یوم دیگر و بی بی روز وفات بود و الله
پس دعای خیر کرد آن گروه برای عمر و قد وضع علی سر بره و به تحقیق نهاده شده بود و عمر بخت وی برای غسل دادن بعد از موت او ارجل
خلعی قد وضع مرفقه علی مشکبی ناگاه مردی از میان آن قوم که دعای خیر میکردند برای عمر از پس من حاضر است در حالیکه گفت
نهاده و سر خود را بر دوش من بقول بر حکم الله میگوید آن مرد حجت کند ترا خدای تعالی خطاب برای عمر است رضی الله عنه انی لارجو
یجمعک الله مع صاحبیک بدرستی من هر آینه امید میدارم که بگرداند ترا خدای تعالی با او یار یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر
رضی الله عنه و گردانیدن با ایشان در حجره یا در خطبه قدس مراد است لانی اکثر امانت است مع رسول الله زیرا که بن بسیار بودم که می شنیدم
سید خدای صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت گفت و ابوبکر و عمر بودم من و ابوبکر و عمر و فعلت و ابوبکر و عمر و کردم من ابوبکر و عمر و لطف
و ابوبکر و عمر و ان شد من و ابوبکر و عمر و فعلت و ابوبکر و عمر و در آمد من و ابوبکر و عمر و حجت و ابوبکر و عمر و بیرون آمد من و ابوبکر و عمر
فالتفت فاذا علی بن ابي طالب پس باز گریستم پس ناگاه آن مرد علی مرتضی است رضی الله عنه شفق علیه و آله و سلم التالی
عمر ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان اهل الجنة لیتر اون اهل عیون و آیت است از ابی سعید که آنحضرت گفت

که بهشتیان می بینند اهل عیسیٰ بن مریم و اهل کرب و عمر رضی الله عنهما و شکر می بخورند و یاد اونی و سکون ثانیه در قاموس گفته که عیسی بن مریم مقامی است در آسمان هفتم که صعب و می کنند بسوی وی ارواح مومنان و بعضی گفته اند که اسم دیوان ملائکه حفظه است که بر داشته میشود بدان اعمال صالحان و تحقیق این لفظ در شرح کرده شده است که ترون الکوکب الدرعی فی افق السماء چنانکه می بینید شمس تازه سخت روشن و در کرانه آسمان که ستاره در کرانه روشن تر نماید و در بعضی احوال و کسر را بر شد و بپای نسبت تشبیه بر معنی مراد بر داده در روشنی و صفادان ابابکر عمر منعم و بدستی ابابکر و عمر از ایشان اند یعنی اهل عیسی بن مریم و انما و زیاده اند و افزونند این هر دو در نعمت فضل و شرف و زیاده افزونند از بدون ایشان اهل عیسی بن مریم و نه نهایت رسیده اند و فضل و شرف رواه فی شرح السنه و روی نحوه بود او و الترمذی ابن ماجه

۲۰. و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر سید الکونین اهل البیت ابوبکر و عمر هر دو همتر کمول بهشتیان من الاولین و الاخرین از بهشتیان و پیشینان الا النبیین المرسلین مگر انبیا و رسل و کمول جمع کمال است بفتح کاف و سکون ما کسی که رسیده است او را پیری یا کسی که از سی یا از سی و چهار گذشته یا پنجاه و یکت که ذاتی القاموس و فی الصراح کمال مرد میان سال اکتمال و موی شدن و تمام رسیدن نبات و وصف ایشان که بولت باعتبار حال ایشان در دنیا است و الا در شرف کمال نیامد پس معنی آنست که سید کسانی اند که کمال مرد در دنیا چون سید پیران باشند سید جوانان نیز باشند و بعضی گفته اند که مراد بحال انجیا حلیم و عاقل است یعنی می در آرد ایشان از خدای تعالی در بهشت حلیم و عاقل رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن علی رضی الله عنه

۳۰. و عن خدیجه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لا ادری ما بقا لى فیکم گفت خدیجه که از کبار صحابه و واقف سر رسول الله است که گفت آنحضرت بدستی من در نیامد که صحبت و چندست زندگانی و اما کن من در میان شما خاققه و ابالذین بعدی ابی بکر و عمر پس متابعت و پیروی کنید بان دو کس که پس از من خلیفه من خواهند بود و آن دو کس که امام اند ابوبکر و عمر

رواه الترمذی ۳۰. و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد راسه غیر ابی بکر و عمر بود چون می در آمد مسجد را بر سر ایشان بیج می سر خورد و ابوبکر و عمر کان میسبان الیه و میسبم الیهما بودند ابوبکر و عمر که تقسیم میکردند نگاه کردن بسوی آنحضرت و تقسیم میکردند آنحضرت بنظر کردن بسوی ایشان و این از خاصیت محبت و عادت صحابه است که چون بروی یکدیگر نظر افتد بی اختیار تقسیم کنند و شاد شوند و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۵۰. و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم خرج ذات بوم و دخل الحب و رواه است از ابن عمر که آنحضرت بیرون آمد یعنی از حجره خود و کرد وزی و در آمد در مسجد شریف و ابوبکر و عمر احدی را معینه و الاخر عن شماله و ابوبکر و عمر یکی ازین دو جانب راست آنحضرت بود و دیگری در جانب چپ و هر دو آنحضرت را دیدند آنحضرت گریه کرده بود و استهای ایشان را فقال کذا نبعت یوم اظنیه پس گفت آنحضرت همچنین از آنجمله میسبم و زی قیامت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۶۰. و عن عبد الله بن حنظل بفتح حاء و طاء مملتین میان هر دو نون ساکن ذکر کرده است او را صاحب جامع الاصول و صحابه و بعضی گفته اند که نیست صحبت مراد او وی تابعی است ولیکن تابعی کبر است و مختار ترمذی همین است ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم را می ابابکر و عمر روایت است از وی که آنحضرت دید ابوبکر و عمر را فقال

بدان اسمع و ابصر پس گفت آنحضرت این دو چیز که شوقانی و میانانی اند یعنی ایشان میان مسلمانان بشما بگوش و چشم اندر سه
 نسبت بسیار اعضا در شرف و نفاست و نزدیک باین معنی است که بعضی گفته اند که مثل ایشان در دین نیز که سمع و بصیرت در
 جسد با ایشان نسبت بمن نیز که سمع و بصر اند که می شنوم با ایشان و می بینم با ایشان و این اجماع میگردد و معنی وزارت و وکالت یا امر و بیان
 شدت حرص ایشان است بر استماع حق و اتباع آن و مشاهد حق و نفس و آفاق روادا لقرنی مرسله... و عن ابی سعید الخدری
 قال قال رسول الله علیه و آله و سلم ما من نبی الا اوله و وزیران من اهل السما نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه او را دو وزیر اند از فرشتگان
 آسمان که امر او اعانت او میکنند از عالم ملکوت و وزیران من اهل الارض و دو وزیر اند از اهل زمین از یاران او که خدمت او
 می کنند در عالم ناسوت تا ما وزیرای من اهل السما فرما دو وزیر من اهل الارض تا ما وزیرای من اهل الارض فرما دو وزیر من اهل الارض تا ما وزیرای من اهل الارض
 اما دو وزیر من اهل الارض ابوبکر و عمر اند و وزیر شوقانی از وزیر است بکسر او و سکون زای یعنی گرانی و وزیر بربری دارد از بادشاه کرانی بهما
 ملک و راه اعانت می کند او را برای تدبیر خود و آنحضرت مشاوت می کرد با ابوبکر و عمر در محامات و کاری کرد بتدبیر ایشان و راه لبریز
 و عن ابی بکره صحابی مشهور است که در غزوه طائف مسلمان شده و خود را از بالای قلعه در چرخ چاه انداخته و در شکر حضرت انداخت
 و این جهت او را ابوبکره نام شده بکره یعنی چرخ چاه است ان جلا قال رسول الله و هیت کرده است ابوبکره که مردی گفت من غیر خدا را
 صلی الله علیه و آله و سلم را است کان نیز انزل من السما یعنی دیدم من در خواب گویا که ترازوی فرود آمده است از آسمان فوزنت است
 و ابوبکر پس بر کشیده شده تو و ابوبکر و حبت است پس حرب آمده تو و وزن ابوبکر و عمر فرج ابوبکر و بر کشیده شده ابوبکر و عمر پس حرب آمده
 ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرج عمر و بر کشیده شده عمر و عثمان پس حرب آمده عمر ثم رفع الیزان پست بر داشته شد ترازو و عجب که آن مرد بر کشید
 عثمان و علی را اندر رضی الله عنهما و گو یا آن بحبت آن بود که در فاضل این دو خلافت است میان سلف چنانکه در کتب کلامیه مکتوب است
 فافهم و الله اعلم فاستار لهما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسما بر وزن افعال است از سو یعنی اندو گمین شدن و اما جد است و جابر و
 مجرور است یعنی اندو گمین شد آنحضرت تا بحبت این یکا که آن مرد دید چنانکه راوی تفسیر کرد و بقول خود یعنی فساره فلک پس مخزون اند و گمین
 آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شنیدن این حکایت فقال خلافة نبوة یعنی خلافت ابوبکر و عمر خلافت نبوت است که در وی است اسلام
 شایسته ملک و خلافت نیست ثم یوتی الله الملك من یشاء پس سید به خدای تعالی ملک را هر که را می خواهد تفسیر تا و ایل کرد آنحضرت به پروردگار
 میزان که وزن خلافت خالص تویی می شود با ابوبکر و عمر که اتفاق می باشد بران و بعد از وی شوبی از ملک می شود و خلافتی در بی نظامی
 راه می یابد و اما بعد از خلافت او به خود ملکی می شود مخصوص یعنی گزیده چنانکه در حدیث آمده است و فهم این معنی از رفع میزان بحبت آن کردند که
 موازنه رعایت کرده می شود در شمار متقاربه و در چیز باقی که نزدیک یکدیگرند چون تباعد و تقابل شدن موازنه معنی ندارد پس در شایسته
 و بر طرف کرده شده موازنه پس این رویا دلالت کرد بر انحطاط امر خلافت بعد از ابوبکر و عمر همچنین تفسیر کرد و این شارحان این حدیث را در بعضی
 این لفظ استار لهما بر وزن افعال خوانده اند یعنی طلب تا و ایل کرد آنحضرت بفکر و نظر خود این دیار و قول راوی یعنی فساره لهما
 بیان تا و ایل حاصل معنی باشد و برین وجه لامه داخل کلمه است و کلامه استاول است و بر وجه اول استار فافهم رواه الترمذی ابو داود

۱۰

۲۰۰. **الفصل الثالث** - عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: **وآيت است** از عبد الله بن مسعود كه آنحضرت گفته: خبر او باصحاب كه مطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع ابو بكر يوم امي شود و آيد بر شما و مني از اهل شيت پس پيدا شد ابو بكر ثم قال ستر گفتم مطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع عمر در حادث بشارت بخت مرجمه از اصحاب را واقع شده است و چون درين حديث براي ابو بكر و عمر رضی الله عنهما جمعا واقع شده درين باب ذكر کرده اگر گویي كه خون ايشان براي غير ايشان نيز واقع شده و همه شريك باشند درين فضيلت جوابش آنكه عقده باب اينجا بيان فضيلت ايشان است نه فضيلت و بعضی احاديث بر فضيلت نزولالت دارند رواه الترمذی قال

بدر حديث غريب ۲۰۰ - **وعن عائشة** قالت بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجري في ليلة نذيتي كنت عايشة ورائتي انك سر سبارك آنحضرت در كنار من بود در شب روشن از قلت تا گاه كه گفتم من يا رسول الله بل يكون لاعد من حسنات صد نجوم السماء آيا مني باشد مريكي را از نيكي باي او شمارستار باي آسمان قال نعم ثم گفتم آنحضرت آي مني عمر آن كسي است كه نيكيهاي او شمارستار باي آسمان است مقصود بيان واقع است كه سوال در شب روشن بود پس مراد نجوم آسمان است مطلقا پس متوجه نشود كه نجوم در شب روشن

كم باشد قلت فاین حسنات ابی بكر گفتم پس كجا از نيكيهاي ابو بكر در در كه ام مرتبه اند قال انما جميع حسنات عمر خمسة و اصد من حسنات ابی بكر گفتم آنحضرت نيستند همه حسنات عمر مگر آنكه يك حسنه از حسنات ابی بكر معنی حسنات ابو بكر از ان هم ميشيرند و اگر فرض كرده شود كه حسنات عمر بشير از حسنات ابو بكر باشد و با وجود آن ابو بكر افضل است از جهت قوت حسنات وى جهت كيفيت و نفاست آن وجود و كمال اخلاص و شهود و معرفت چنانكه روایت كرده می شود از حدیث كه نسبت فضل ابو بكر بر شما كه ثروت صوم و صلوة و بلكه بچيزى كه نمانده شده است در

دل وى ذكر کرده است اين حديث را غزالي و عراقى گفته كه نيافتم من اين حديث را مرفوع و اين نزد حكيم ترمذى در نواد الاصول از قول ابى بكر بن عبد الله حنفى است كه اذا قال ابن ربيع من اكا بر علماء ائمة شيخ شيوخنا فى الحديث رواه زرين ۲۰۰ - **باب مناقب عثمان** رضی الله عنه احاديث در مناقب وى رضی الله عنه چنانكه روایت كرده اند در مناقب خلفاي ثلثة آمده است

و در آنچه ذكر کرده اند كه نهايت است ۲۰۱. **الفصل الاول** - عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مصطفاً بيته گفتم عائشة بود آنحضرت بر پهلوى خفته در خانه خود و كا شفا من فخذ يبر برهنه كفته هر دو ران خود را در دو رانده پر دور از وى اوستاقيه با هر دو ساق خود در اشك را وى است پس استدلال نبود مگرى كه قيمه است بآنكه فخذ عورت نيست زيرا كه كتمل صلاحيت حجت ندارد و بعضى تاويل كرده اند كه شفت آنرا كه از قميص موجوده ميزر و گفته اند كه ظاهر از حال شريف وى صلى الله عليه وآله وسلم اين است و الله اعلم

فاستاذن ابو بكر پس دستورى خواست ابو بكر راى در آمدن فاذن له پس دستورى داد آنحضرت او را و هو صلى الله عليه وآله وسلم آنحضرت تميزه حال بود معنی پوشيد فخذ را فتمت شمس سخن كرو ابو بكر معنی تشديد ابو بكر و صحبت داشتن زمانى است او هم باقت تمام استاذن عمر فاذن له و ابو بكر كذلك ستر استيذان كرده پس اذن داد آنحضرت ممر عمر را و آنحضرت هم بران حال بود فتمت شمس سخن كرو عمر ثم استاذن عثمان بن مسعود طلب اذن كرو عثمان و در آن مجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نشست پغيره خدا صلى الله عليه وآله وسلم بعد از ان كه خطبه بود و گفته اند كه نمود بعد از قيام بود و جلوس بعد از خطبه و سجود سوي ثياب و برابر كرو و ايندو كرد آورد آنحضرت جامه اى خود را خلاصه خرج قال عائشة اين هنگام كه بران آمد

هنگامیکه ساختگی کرد آنحضرت با عثمان اسباب همیشه عسره را تجویز ساختن اسباب عروس و ساف و موده قشر باقی حجره پس برکنده کرد آن
 هزار وینار را و کناران حضرت زینب علیها السلام تعلیم باقی حجره و بقول پس دیدم آنحضرت را که می گرداند آن دینار را در
 کنار خود می گفت حاضر عثمان ماحل عبدالرحمن زینب می کند عثمان را هر عملی که کند عثمان و هر تقصیری که رود از وی پس از امر در زمین
 و دوباره مود این کلمه را ازینجا معلوم میشود که هرگاه که کسی مقبول درگاه افتاده و در میان مقبولان ثبت یافت بعد از آن اگر از او
 تقصیری می آید و دیگر مآلی مغفور خواهد بود و رواه احمد ۴۰۰ و عن انس قال لما امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمبعیة الرضوان کان
 عثمان رضی الله عنه رسول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی مکة گفت انس هنگامیکه آمد کرد آنحضرت صحابیه بیعت رضوان که در
 حدیبیه بود و عثمان رسول آنحضرت بسوی اهل مکة که فرستاده بود بسوی ایشان تا بکنند از آنکه بکند در آید و غیره بجای آمد و قبایع الناس را
 بیعت کرده آنحضرت مرد را عثمان رضی الله عنه در وقت بیعت حاضر نبود فقال رسول الله صلی الله علیه و آله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم ان عثمان فی حاجته الله و حاجته رسول الله صلی الله علیه و آله عثمان در کار خدا و کار رسول اوست نصیب باعدی بیاید علی الاخری پس زد آنحضرت
 یک دست خود را بر دست دیگر یعنی دست خود را نائب دست عثمان گردانید و از جانب عثمان بیعت کرد بعضی گویند آن دست راست
 بود و بعضی گویند دست چپ و منقول است که عثمان رضی الله عنه می گفت که شمال رسول خدا بهتر است از زمین بن فکانت ین
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عثمان خیر من ان یریم لانفسهم پس بود دست آنحضرت مر عثمان البته از دستهای صحابه مر خود نشان
 و این فضیلت خاص است مر عثمان را رضی الله عنه رواه الترمذی ۱۰۰۰ و عن تمامه بضم شانه و تخفیف سیم اولی ابن حزن بفتح حاء مطلقه
 و سکون زای عجمه القشیری بضم قاف و فتح شین باجی است از طبقه ثانیه در زمان نبوت را در یافته اما آنحضرت را ندیده و حدیث و سنن
 در بصره ین است قال شهت الدار حین اشرف علیهم عثمان گفت حاضر شد هم سر امی عثمان هنگامیکه اشرف کرد عثمان برین قوم که سر
 او را کرده بودند و بقتل می رضی الله عنه مقید شد و اشرف از بالا بزرگتر نسبت فقال انشدکم الله و الاسلام پس گفت عثمان و کفر
 می کنتم و یا می و هم شمار خدا را و سلام را یعنی سوال میکنم شمار را بجز آنچه درین اسلام بل تملون ان رسول الله آیا می دانید شما که پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدم المذنبه قدم آور و مدینه اولیس لمانا لیبعتذب و نبو و بعد نیه آبی که شیرین داشته شود و غیره بر روسته
 جز آب چاه در مدینه بود و او و بعضی بهتر و نیز گفته اند چاهی کلان است شمال مسجد ذوالقبالتین بودی عشیق که آب او در قاع
 شیرینی و لطافت و پاکیزگی است که عامه آنرا الان بر حنبت می خوانند از جهت ترتب و دخول حنبت مر عثمان را بر خریدن و وقت
 کردن آن و باقی احوال این چاه در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم فقال من شتر می بریر و تمه جعل دلوه مع دلار المسلمین گفت آنحضرت
 کیست که بخرد بریر و مده را و بگرداند دلوه خود را با دلوهای مسلمانان یعنی وقت گرداند از او بگرداند دلوه خود را مساوی بدولوهای مسلمانان
 و از ملک خود بر آرد و مخصوص بخود و نذر و بجزیره منهای انجته در بدل نیکی و ثوابی که مر آن شتری را باشد از آن بر خریدن و وقت کردن
 آن در شست فاشتر شترها من صلب مالی پس خریدم من بریر و مده را از اصل مال خود خالص یعنی از سر مایه خود می کنید خریدی شتر از مردم
 و بر داری شترها و هزار درهم و انتم الیوم متفقون ان اشرب منها و شما امروز منع می کنید مرا از نوشیدن من از آن چاه حتی اشرب من بالبحر

تا آنکه می نوشتم از آب دریا یعنی آب شور که مانند آب دریاست و شوری و تلخی نماند و گفت آن مردم خداوند آری میدانم
 یعنی تصدیق عثمان کردند و درین کلام و تصدیق بالکلام بر ابی تا کید و تبرک با اسم الهی است فقال انشدکم الله والاسلام بل تعلمون ان ابی
 خناق با بده آیا میداند که مسجد تنگ آمد بر اهل خود یعنی در وقتی که آنحضرت بنامی مسجد شریف خود نهاد و جای تنگ بود و گنجایش مردم را
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من لیسری بقبته آل فلان کیست که بخورد جای اولاد فلان را امر او جماعه از انصار
 اند که در سهاگلی مسجد بودند و زمین داشتند که اگر آنرا داخل مسجد کردند فراخ شود پس آنحضرت فرمود کسی است که جای آن جماعه بخورد و نیز
 فی المسجد پس مفراید آن بقعه را در مسجد خیمه نهستانی بخت فاشترتیم با من صلب مالی و گفته اند که شرای آن بقعه بدین هزار دریم بود و فاشترتیم
 مقنونی آن اصلی فیهما کتبتین پس شما امر و زنی می کنید مرا از نیکه بگذارم در آن بقعه دو کعبت نماز را فقالوا اللهم نعم قال انشدکم الله
 بل تعلمون انی حضرت عیسیٰ علیه السلام من مالی آیا میداند که من تخمیز کردم عیش عسره را از مال خود و قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله والاسلام بل
 تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان علی قبر یکتة آیا میداند که آنحضرت ایستاده بود بر قبر یکتة مثلثه که سر موده و سکن
 سخنانیه نام بودی است بکه دشوار است که بنیاست و بعضی گفته اند در مرد و جاست و چون کوه را یکدیگر حسیده اند بهر دو نسبت
 می توان داد و موه ابو بکر و عمر و انا و با آنحضرت ابو بکر و عمر و من ایستاده بودیم فخرک اجل پس جنبیدان کوه حتی کسافتت جبارته باخصیض
 باقدا و شکمای وی بسیاران حنیض سی زمین و دامان کوه و فتح بیان کرده اند که سبب جنبیدن کوه چه بود و مگر بعضی صفات قهر حق
 شجی کرد و یا عظمت و سطوت و قوت نبود و الله اعلم و گفته بر جمله تیس و آنحضرت کوه ابیاسی مبارک خود کفن خنبا نیدن پای قال
 سکن قبر فانا علیک نبی و صدیق و شهیدان گفت آرام که و جنب ای قبر زیرا که نیست بر تو مگر پیغمبر و صدیق که ابو بکر باشد و دو شهید
 که عمر و عثمان اند یعنی الله خنما صدیق بکبر و صدیق و اول بسیار است گو گفته اند که صدیق مرد و اعم الصدق و آنکه قول خود را عمل خود
 صادق گرداند قالوا اللهم نعم گفتند آری چنین است قال گفت عثمان الله کبر شهید و اورب الکبیت انی شهید گو ای او ند سوگند بر پروردگار
 گوید که من شهیدم مثل آن سه بار گفت این کلمه را تعجب کرد از اقرار کردن ایشان بصدق وی و امر از ایشان بفساد و اهلک وی الهی
 والنسانی والد ارقطنی ۶۰ و عن مرة بنهم سمعوا قریب من اعدا و او در اهل شام است قال سمعت من رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر الفتن گفت شنیده ام از آنحضرت و حال آنکه ذکر کرد آنحضرت فتنه با و جنگها و آشوبها را که میدرخانند
 بعد از آن حضرت در است فقر بهای پس نزدیک گردید آنحضرت آن فتنه بار یعنی گفت که نزدیک است وقوع آن فتنه در حال عیسی
 ثوب نس گذشت مردی که پوشیده بود جامه خود را بر سر که آنرا قلنسوز گویند یعنی طلیسان بر سر افکنند و اخبار و آثار در قتل
 بسیارند و در بعضی آنرا کرده اند داشته و تشبه به یهود داشته و اب احتیاب و عثمان زنت و این حدیث و امثال آن سداوست
 و در شرح سزا السعاده تفصیل بیان یافته است و مخرج بضم سیم و فتح قاف و تشدید نون مسدوده و قتل با کبر حربه پوش مقنونه
 بر سر افکنند فی زمان فقال هذا یؤسده علی الهدی پس گفت آنحضرت این مرد در آن فتنه واقع خواهد شد بر راه راست خواهد بود و گفت
 مرة بن کعب می گوید پس ریخاستم من در فتنه سیوی آن مرد با پیغمبر کیست وی فاذا هو عثمان بن عفان پس ناگاه وی عثمان است

عنه

رضی الله عنه قال فاقبلت عليه بوجهي كنت مره يس اقبال اور دم بر آنحضرت بود عثمان یعنی نمود آنحضرت را روی عثمان را بگفت
 هذا پس گفتم این مرد بهی خواهد بود در آن روز قال نعم گفتم آنحضرت آری رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
 . . . وعنه عایشة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال مايت کرد عایشة که آنحضرت گفت یا عثمان انه لعل الله تصيبك فيصاب برسته
 شان این است که شاید خدای تعالی می پوشاند ترا پیراهنی عبارت است از خلافت فان را و اول علی خلیفه پس اگر بنویسند مردم وجه کنند
 تا بر بیرون کشیدن آن جامه از بدن یعنی بر عزال کردن تو از خلافت فلا تخلفه لهم پس بیرون کشش توان تینص را برای ایشان یعنی عذر
 مکن خود را از بهر ایشان ازین جهت عزل مکن عثمان نفس خود را و وقتیکه محاصره کردند او را یوم الدار هر چند سجد شدند مردم بران تی لهر
 خلع بیرون کردن جامه و موزه و نعل و معزول کردن از عمل رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی فی الحدیث قصه طویله درین حد
 قصه دراز است و آن قصه آمدن مصریان با ستغناش از دست عامل مصر نزد عثمان و فرستادن محمد بن ابی بکر را بولایت مصر و بر پشت
 وی از میان راه بگذردان و محصر کردن و قبض رسانیدن عثمان رضی الله عنه و این قصه است بنامیت موش و موش چنانکه در کتاب
 مسطور است و این اول قصه است که در دین اسلام واقع شده فاما بعد و انما الیه اجوبون . . . وعنه ابن عمر قال ذکر رسول الله
 گفت ابن عمر ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ففته را فقال لعل هذا فیها مظلوم ما پس گفت آن حضرت کشته می شود و این اند
 ففته بطلان عثمان گفت این را برای عثمان و اشارت کرد به عبد البوی عثمان رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسناد
 . . . وعنه ابی سلمة بفتح سین جمله و سکون ها مولای عثمان است رضی الله عنه قال قال لی عثمان یوم الدار گفتم ابو سلمة گفت مرا
 روزی که روز واقعه قتل او بود و مرداد برادر عثمان است که در وی محصر بود و شهید شد ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قد عهد الی
 آنحضرت بپیمان کرده اند روز منووه است بسوی من که عزل کنی خود را اما وصیت کرده است بصبه و تحمل بر جنای قوم ترک قتال با ایشان
 و انما صاب علیه و من صبر یکنزه ام بران عهد و پیمان و قتال نمیکند با ایشان و الا بعضی اصحاب و خویشان گفته بودند که تو خلیفه وقتی بیرون
 و با ایشان جنگ کن که مجال مقاومت تو بر ایشان تنگ گردد رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲۰ الفصل الثانی
 عمر بن عثمان بن عبد الله بن مویب بفتح با معد و دست در تابعین ثقه است و ایت در از وی ابو ضیفه و ثوری و جز ایشان و سائل
 جا و رجل بن اهل مصر بپیرج ایت گفته آمد مردی با ز اهل مصر در حالی که میخواهد چ را فرای تو با جوسا پس دیگر روی نشسته فقال من اول
 القوم پس گفت آن مرد و کیستند این گروه که نشسته اند قالوا ابو الهول من قریش گفتند که اینها جماعه از قریش اند قال من الشیخ فیهم گفت بر
 کیست شیخ و بزرگ و ثقه او بریان ایشان قالوا عبد الله بن عمر گفتند شیخ در میان ایشان عبد الله بن عمر است قال یا ابن عمر انی سائلک
 عن شیئی گفت آن مرد ای ابن عمر برستی من سوال کننده ام ترا از چیزی محمد شی پس حدیث کن خبره مرا بل تعلم ان عثمان فریوم احد
 آیا میدانی تو که عثمان گریخت در روز احد قال نعم گفت ابن عمر آری گریخت قال بل تعلم انه تغیب عن بدر و لم یشهد ما گفت آن مرد
 آیا میدانی تو که عثمان غایب شد از غزوه بدر و حاضر نشد آنرا قال نعم گفت ابن عمر آری حاضر نشد عثمان غزوه بدر را قال بل تعلم انه تغیب
 عن بقية الرضوان گفت آن مرد آیا میدانی تو که عثمان غایب شد از بیت رضوان که در حدیبیه شد و حاضر نبود آنرا قال نعم گفت آن

حاضر بود و جمعیت رضوان چون همجا این عمر تصدیق آن مرد کرد و قال گفت آن مرد آمد که از جهت محبت و عرض از عثمان رضي الله عنه و گفته اند که این مروی بود که عثمان رضي الله عنه فاسد بود و قال ابن عمر تعالی این یک گفت ابن عمر پیش آی ای مرد بیان کنم ترا حقیقت حال را اما هزاره یوم حد فاش شدن آن سعد عفا عن ذنوب عثمان روزی که او ای سید هم که خدای تعالی عفو کرده و در گذرانده است از وی مشارت کرد و بگردید آن زمین تو بود منکم یوم النقی ایجماع آنها استنزه شد شیطان بعضی ماکسب او و تقدیر عفا عندهم ان الله عفو رحیم بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز احد جماعه را بر گماشته و امر کرده بود که از جمعی خود بکشید پس کافران هر خورند و ایشان کافران کردند و بقصد غنیمت بر آمدند و کافر نزل شد پس حق سبحانه تعالی از ایشان شکایت میکند باز میفرماید که هر آینه بتجسس عفو کرد خدای تعالی از ایشان و این مخصوص عثمان رضي الله عنه نبود هر که داخل این تقصیر بود خدای تعالی عفو کرد و از دست اما تغیبه عن بر لانه کان شکره رقیه بنت رسول الله ما غائب بودن عثمان رضي الله عنه از بدر و حاضر شدن وی بدر را بسبب آن بود که در روزی رقیه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کانت مرضیه و بود رقیه بیمار فقال رسول الله پس گفت عثمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انک اجر جمل من شهد بر او همه بدستی هر ترا فرد و ثواب مردی است از آن کس که حاضر شد و هست غرور و بد را و حصه اوست نیز تو حکم حاضران بر رداری در دنیا و آخرت و اما تغیبه عن بقية الرضوان و اما غائب بودن عثمان از جمعیت رضوان فلو کان احد عطفین مکن عثمان لبثت پس اگر می بود یکی از چند مرد دشمن که از عثمان هر آینه می فرستاد آنحضرت او را نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عثمان انک من فرستاد آنحضرت عثمان را بلکه تا به شکرگان از جانب آنحضرت سخن گفته و عثمان از توفیق بوی باز دارد و کانت بقية الرضوان بعد ما ذهب عثمان بنی مکة و بود بقية الرضوان در مدینه بعد از رفتن عثمان بکه فقال رسول الله پس مشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و او را نبی است است رفت و بود عثمان این دست من نائب دست عثمان است فغضب بها علی بن ابی طالب و در روزی که عثمان را بر دست چپ خود و قال تهره عثمان و گفت آنحضرت این جمعیت است عثمان را هم قال ابن عمر انما ذهب بها الان و ساکت است این عمر مر این کلمات را با این مقاله مرا اکنون که بیان کردم با خود و بگذاز اعتقاد فاسد خود را در شان عثمان رضي الله عنه و انما النجار

۲۰ و عمر بن ابی سلمه مولی عثمان قال جمل انبی صلی الله علیه و آله و سلم سیر الی عثمان و در آیت است از انی جمله مولای عثمان رضي الله عنه گفت گشت آنحضرت که منمان می گوید سخن را به عثمان و آن سخن فتنه خواهد بود که هر مروی قائم شود و قتل کنند او را و صبر باید کرد در آن ولون عثمان تغییر و حال آنکه رنگ عثمان دیگرگون می گرد و از جهت نهامت آن سخن فلما کان الیوم الی اقلنا الا نقاتل فی الحکامی که شده واقعه یوم الی که گفته ما آیا قتال کنیم با ایشان قال لا گفت قتال نکنید ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد الی امر پیوستی آنحضرت وصیت کرده است بسوی من کاری را فانا صابرفسی علیه پس من عیس کفنده و باز دارند نام نفس خود در آن امر فی الصراح صبر باز داشت کسی را از برای کشتن قتل فلان صبر اذ احبس علی القتل ۳۰ و عمر بن ابی حمیه بفتح حاء کسر بار اولی و سکون تخانیه تابعی طایبی است و اسم او کنیت اوست و این جهان او را در تفقات ذکر کرده است انه دخل الدار و عثمان محصور و است میکنند روی در آمد در عثمان احوال آنکه عثمان رضي الله عنه احاطه کرده شده و تنگ گرفته شده است در دار و انه سمع ابابکر بدستی ابو جحبه

جانب

که می گفتیم حال آنکه آنحضرت زنده بود ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم معنی این سه کس را بهم ذکر می کردیم و مقبول و مرضی و نگاه
نبوت بود و مشهور بود میان صحابه و ممتاز بود و کور بود میان ایشان و رضی الله عنهم اینجا محجب بوقوع واقع شده است و ابهام
آن دارد که داخل حدیث باشد نه آنچه را بیان ذکر می کنند نزد ذکر اصحاب در او آن باشد که می گفتیم مگر ابو بکر و عمر و عثمان رضی است
خدای از ایشان رواه الترمذی ۲۰۲

الفصل الثالث عشر

عمن جابر بن رسول الله و هیست از جابر که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم قال قلت اری القیله رجل صباغ نموده شد و خواب اشب مروی صباغ یعنی مروی صباغ در خواب دید یعنی من خواب دیدم
که کان ابی بکر بنید رسول الله گوید که ابو بکر در آنوخیه شده است و پیوست کرده شده است به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنید بکر نون
و سکون تحتانی از فوط بنی در آنوخیه و بنید عمر بانی بکر و در آنوخیه و پیوسته شده است عمر بانی بکر و بنید عثمان بکر در آنوخیه شده است عثمان
بعمر قال جابر فلما قتلنا عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قلنا اما ارجل الصباغ فرسول الله گفت جابر چون بر خاستیم از پیش پیغمبر خدا
گفتیم آیا مروی صباغ که آنحضرت فرموده رسول خدا خودست صلی الله علیه وآله وسلم و اما نوط بعضهم بعض فهم و لا اله الا الله الذی بعث الله
نبيه و اما در آنوخیه و پیوستن معنی از ایشان بعضی معنیست که ایشان ایان کاری اند که بر آنوخیه و فرستاده است خدای تعالی
بدان کار پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم معنی خلفای او نیز در اجرای احکام دین و شریعت بهمین ترتیب رواه ابو داؤد ۲۰۰

باب مناقب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه

مناقب وی رضی الله عنه بسیارند خارج از حد حصر و احصاء مگر
در کتب حدیث بیشتر از آنچه مذکور است مرغم او را از صحابه بر عنوان الله علیه و سلم و بعضی از آنها را وضع نیز راه یافته باشد شرح محمد الدین سمرقانی
چنانکه در بعضی احادیث منقول و فضائل ابو بکر صدیق حکم بوضع کرده و گفت بطلان آن بیهوده عمل معلوم است اینجا نیز گفته که در فضائل علی
ابن ابی طالب رضی الله عنه احادیث بیشتر وضع کرده اند اما فاضل ترین آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و از اوصایا
نام نهادند اول هر حدیث یا علی و از آن جمله یک حدیث ثابت است یا علی انت منی بمنزله بارون بن موسی این حدیث گفته است الله
انت منی و با جمله در وقوع احادیث از طرفین جهت تعصب و غلو که دارند که در میان ایشان است شبهه نیست و در نسبت آن احادیث که
بوضع حکم بدان از جانبین جهت تعصب و مکاره راه یافته است و الله اعلم بحقیقه الحال چنانچه در مناقب ابی بکر رضی الله عنه نیز
ست گذارند که او الله اعلم و از امام احمد و نسائی و جز ایشان منقول است که ایشان گفته اند که در مناقب علی احادیث آمده با سینه
جید بیشتر از آنچه در غیر او از صحابه آمده و سبوطی گفته که گوید سببش آنست که علی رضی الله عنه متاخر است و در زمان وی اختلاف واقع شده
در مخالفان که با وی محاربه کردند و بروی خروج نمودند بسیار شدند پس علماء خواستند که منتشر گردانند مناقب او را از برای رد بر مخالفان
باعث بسیاری از صحابه آنرا روایت می کردند و الا خلفای ثلثه را نیز مناقب بسیارست مواری آن بلکه بیشتر از آن که ذکر او کرده است
۲۰۲

الفصل الاول

عمن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی انت منی بمنزله بارون بن موسی
گفت سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است که گفت آنحضرت مر علی را رضی الله عنه تو نسبت بمن سجای بارونی نسبت موسی که بر او
وی و خلیفه او بود الا انه لا بنی بعدی مگر فرق همین است که نسبت پیغمبر بعد از من در بارون پیغمبر بود و تو پیغمبر منسوب علی این حدیث را
۲۰۳

فقال ابن علی بن ابی طالب پس گفت آنحضرت کی است علی ابن ابی طالب نوس مانده بود وی رضی الله عنه بحسب در چشم بعد از آن
 در آنسای راه ما بعد از وصول بخیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لم یبق بشد فقاوا هو پس گفتند وی یا رسول الله استیغنی عنیه شکایت میکند
 هر دو چشم خود را یعنی چشمان او بدر آمده اند قال فارسلوا الیه گفت آنحضرت پس بفرستید کسی را بسوی وی که یار او را فانی به پس
 آورده شد علی رضی الله عنه نصیحت رسول الله پس آب و بن انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی عنینیه در هر دو چشم وی رضی الله عنه
 چشمه کان لم یکن بوجه پس بر شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا نبود بوی در وی بر آنضمیم با وسکون را به شدن از بیماری و بعد از آن هرگز
 در دیگر چشم او فاعطاه الراهیه پس و او آنحضرت علی ارایت فقال علی یا رسول الله اقلتم حتی کونوا مثلنا جنگ می کنیم با ایشان تا آنکه
 مانند ما یعنی مسلمان شوند قال انفذ علی رسلاک برو و بگذر تا هستگی و زمی خود و نفوذ بدان مجبه در گذشتن تیر از جانی که رسید بر این درین
 وسکون بین روش نرم و شیر حتی تنزل بسا حتم تا آنکه فرو دآمی در زمین ایشان ساقه الدار کشادگی سرای ثم اعمم الی الاسلام سیر
 سخوان ایشان ابلسمانی و اخیر هم مجاب علیه من حق الله فیهم و خبر ده ایشان ابی حمزه و حبیب است بر ایشان از حق خدا و اسلام فوالله لانا
 الله یک رجلا و احد این سخا گویند هر آینه این که هدایت کند خدای تعالی بسبب تو و دعوت تو یک مرد را خیر یک من آن یکون لک
 ثم النعم بهیست ازین که باشد هر ترا چار پاهای سبب و شتران سرج که اینها نفس اموال است نزوع و این مثل شده است نزوع در هر
 نفیس و هر بسکون سیم جمع امر و بضم سیم جمع حمار است متفق علیه ذکر حدیث البراء قال لعلی و ذکر آنکه شده است بر این عازب که در وی گفته است
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی رضی الله عنه را انت نبی و انما انت قوا ز منی و من از تو فی باب بلوغ الصغیر ۹۰ الفصل الثانی
 عن عمران بن حصین بضم حاء و فتح صا و از قدای صحابه فضلاء ایشان است و ملائکه زیارت وی می آمدند بر وی سلام میکردند آن
 صلی الله علیه و آله وسلم قال ان علیا منی و انما منی و ایت کرده است که آنحضرت گفت که علی از من است و من از علی کنایت است از کمال آن
 و اتصال و اخلاص و یگانگی و هو ولی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب و ناصر است رواه الترمذی ۲۰۰۰ و عن زید
 ابن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من کنت مولاه فاعلی مولاه زید بن ارقم که از شاگردان پیغمبر است و در مفید و غزوه در خدمت آنحضرت
 حاضر بوده و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما روایت می کنند که آنحضرت گفت هر کس که سهم من مولای او پس علی نیز مولای
 آن کس است رواه احمد و الترمذی و این حدیث در فصل ثانی بترتیب تصحیح ابی یوسف شرح ما یحدثنا الله تعالی ۳۰۰ و عن حبشی بضم هاء و سکون
 موصوفه و کسر حاء و تشدید می بین جناده بضم جیم تخفیف فون مر او را صحبت است و دیده است آنحضرت را و حجة الوداع عدا و او را بل کوفه
 است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی منی و انما منی علی از من است و من از علی ام و لا یودی عنی الا انا و علی و او آنکند و جز
 نگذار و از جانب پیغمبر مگر من یا علی در آن سال که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابو جبر صدیق رضی الله عنه را بیچ فرستاد و او را به علاج خست
 بعد از بر آمدن وی متعاقب علی رضی الله عنه تیر فرستاد تا نقص غمه شرکان کند و سوره برات را که در وی درین باب آیات
 تنزل است بر ایشان بخواند و ندان که شرکان بخش اندزد و یک نشوند بسی حرام بعد ازین سال و جز این احکام مگر عبادت عرب بود که جز
 میان ایشان گفت و گوی می شد از نقص و ابرام و صلح و عهد و اسلام ادانی که در این امور را اگر کسیک به قوم و بهتر ایشان است

کتاب

یا کسیکه متصل است بوی از قرابتان و خویشیان وی و هر که جز ایشان است از وی قبول نمی کردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم علی مرتضی را رضی الله عنه فرستادند تا اینکار کنند و این حدیث فرمود و رواه الترمذی و رواه احمد بن ابی حنبله + + +
و عمر بن ابن عمر قال اخي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بن صحی کفنت این عمر بر ادوی داد آنحضرت میان یاران خود و میان
هر دو کس از صحابیه یک دیگر و عقد مودت و اخوت بست و این بعد از پنج ماه از قدم مدینه بود و فاجد علی تدمع عینا له پس آمد
علی رضی الله عنه در حالیکه شک می ریزد هر دو چشم او فقال لس گفت علی خیت بین صحابیه بر ادوی داد وی میان یاران
خود و ولم تو اخي منی و بین احد و بر ادوی داد وی میان من و میان مسیح کی فقال رسول الله لس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم انت اخي فی الدنیا و الآخرة تو بر ادوی دادی در دنیا و آخرت ترا چه حاجت و مناسبت که بدگیری بر ادوی داد و هم
رواه الترمذی قال نه احدث حسن غریب + + + و عمر بن اس قال کان عند ابی صلی الله علیه و آله و سلم طیر روایت است از
انس گفت بودند آنحضرت پرندگی نخبه و در روایات دیگر پرندگی بریان کرده شده فقال لس گفت آنحضرت و دعا کرد اللهم
اننی باحب خلقک الیک یا کل می هذا الطیر خداوند بسیار نرم و دوست داشته شده ترین خلق بسوی تو بخورد و با من آن
طیر را فجاهه علی پس آنحضرت را علی رضی الله عنه فاکل می خورد و می باوی رواه الترمذی و قال نه احدث غریب و این
حدیث و لالت دارد بر آنکه علی مرتضی رضی الله عنه احب خلق خدا بود نزد او شایران بدان رفته اند و تخصیصات و تشبیهات
می کنند که از جمله احب خلق خداست یا احب خلق از بنی امام آنحضرت یا قرابتان قریب وی صلی الله علیه و آله و سلم یا
کسی که اولی و اقرب و اتم است با حسان کردن من بوی و غالباً این تخصیصات جهت است که صحبت از اسباب دیگر
صدیق و عمر فاروق لازم نیاید و به حقیقت حاجت باین تخصیصات نیست زیرا که یقین است که مراد تمام خلق علی عموم
نیست چه احب مطلق سید محبوبین و افضل المخلوقین است صلی الله علیه و آله و سلم و در صحابه اگر بعضی را محبوبتر به بعضی
و جود و حیثیات دارند چه می شود و فضیلت از جهت کثرت ثواب مناسبات بان ندارد چه مراد جمیع وجود نیست چنانکه
در سؤالی فضیلت و صحبت بعضی علی گفته اند و مقام وسیع است انیمه تفلیس در کار نیست فافهم بالله التوفیق + + + و عمر
علی رضی الله عنه قال كنت اذ هالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عطانی گفت علی مرتضی بودم من چون سوال میکردم
و می طلبیدم از آنحضرت چیزی می داد مرا و اوام و اواسکت ابتدائی و چون خاموش می شدم می داد مرا ای سوال
و این مقام محبوبیت است رواه الترمذی و قال نه احدث حسن غریب + + + و عمر بن اس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انادار الحکمة و علی بابها من سرامی حکتم و علی در است و مشهور بلفظ انادار بنیه العلم و علی بابها و گفته
که شک نیست که علم از آنحضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود
که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده است قصاکم علی و اصل این حدیث از ابی الفضل عبد السلام
بن صلاح بر روی است که شیعی است و لیکن صدوقی است و در عظیم صحاب تقصیر منکر و رواه الترمذی و قال نه احدث غریب

وقال روی بعضهم فی الحدیث عن شریک وکفته است ترمذی روایت کرده اند یعنی این حدیث را از شریک بنی قریب
 که از تابعین است و لم یذکره وافی عن اصحابی و ذکر کرده اند روی از صاحبی جنابا بعضی روایات آمده است و لا تعرف
 فی الحدیث من حدیث من الثقات و فی شامه این حدیث را از شیخ علی از ثقات غیر شریک بنی قریب و کلام درین باب
 بسیارست پاره ازان در شرح مذکورست ۱۰۰ و عن جابر قال دعا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیا یوم الطائف
 فانجاہ کففت جابروا انما حضرت علی را روز غزوه طائف پس از کففت با وی فقال الناس لقد طال نجاہ مع ابن عمه
 یس کفتمند مردم بر آنند تحقیق در این حدیث در از کفتمند وی با سبب عم خود فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سبب تحقیق و لکن الله انجاہ من از کفتمند اسم با وی از پیش خود و لیکن خدا تعالی را از کفتمند است با وی یعنی امر کرده است مرا که از گویم با او پس
 را از کفتمند سبب و زانبرواری کردن امر تعالی را و تو اند که منی آن شد که من ابتدا از کفتمند با وی نموده امر و لیکن خدا تعالی را از کفتمند
 با وی و القای هر یک بکنند و روی من نیز از سبب با وی از جهت وفقت و متابعت فعل الی تعالی رواه الترمذی ۱۰۰ و عن ابی سعید
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی کففت ابو سعید مذری کففت حضرت مر علی را یا علی لا یحب الله و لا حب
 غیره و غیرک ای علی نسبت مزیح علی را که جنب بگذرد درین سجد خیزمن و خبر تو اتفاقا در آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم در علی مرتضی رضی الله عنه و عمر ایشان در سجد واقع شده بود و جازست مگر کسی را که در راهی که ازان راه
 می گذرد وی بجانب سجد واقع شود اگر چه جنب باشد از سجد بگذرد و لهذا فیه که در فرمود درین سجد یعنی درین سجد که مگر
 واقع شد و ضروریست مرور در آن بخلاف ساز ساجد قال علی بن المنذر کففت علی بن المنذر بنضم میم و سکون نون
 و کسر ذال معجمه مردمی مشهورست از عباد و گویند که پنجاه و پنج حج گذارده و حدیث شنیده و از جماعه از آنکه روایت کرده
 شیعی مختصست ولیکن بقصد وقت است و این جهان اورا در ثقات ذکر کرده ثقات ضرار بن ضرار بن ضرار
 بن ضرار از کبیر ضار و معجمه و ضرار بن ضرار و معجمه و ضرار بن ضرار و معجمه و ضرار بن ضرار و معجمه و ضرار بن ضرار و معجمه
 علی بن المنذر را معنی نه الحدیث چیست معنی این حدیث قال کففت ضرار بن ضرار لا یحب الله و لا حب غیره و غیرک
 حلال نیست مزیح علی را که راه سازد اورا در حالت جنابت خیزمن و خبر تو رواه الترمذی و قال نه حدیث حسن غریب
 ۱۰۰ و عن ام عقیله انصاریه است که از کبار صحابیانست نبیوات می رفت همراه آنحضرت و بیمار داری می کرد بیمار از راه
 و دوامی کرد و مجرب و عازا قالت کففت ام عطیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حیثما ینیم علی فرستاد آنحضرت لشکر ترا
 که در ایشان علی بود رضی الله عنه قالت کففت ام عطیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو رافع یدیه یقول
 پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت بردارنده بود و دست خود را بر عا سبک گفت اللهم انی حتی زنی علیا خداوند امیر
 مرا تا آنکه بنامی مرا علی را و اللت دارد بر علیه محبت آنحضرت اورا و تا لم و لفراق وی رضی الله عنه رواه الترمذی ۱۰۰ و فی
 عن ام سلمه روایت از ام سلمه که از زواج مطهره است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یحب سلیبا

چند